نگاه

تاملاتی درباره تخیل

نفی همه اجبارها

محسن آزموده

۱- تخیل (imagination) یکی از قوای ذهنی انسان است، مثل حس و تعقل. در فلسفه کلاسیک، تخیل در جایی میان احساس و تعقل قرار می‌گرفت. می‌گفتند در احساس، انسان چیزی را که رویاروی او قرار گرفته، تجربه می‌کند و تصور یا تصوراتی از آن در ذهنش شکل می‌گیرد. احساس با جزییات سر و کار دارد. در تعقل انسان از تصورات و با کمک نیروی ذهن، معقولات یا مفاهیم را می‌سازد، یعنی ایده‌هایی که قابل اطلاق بر بی‌شمار مصداق هستند و از محسوسات هم جدا هستند. اما در تخیل انسان از یک طرف مثل احساس، کماکان با جزییات سر و کار دارد، از سوی دیگر در تخیل مثل تعقل ارتباط مستقیم با واقعیت بیرونی گسسته می‌شود. با این تفاوت که در تخیل انسان می‌تواند آزادانه با تصورات هر کاری خواست، بکند. بنابراین در خیال نوعی آزادی و رها شدن هست که در احساس و در تعقل نیست. در احساس چیز بیرونی و شیء خارجی مانع از آن می‌شود که هر طور خواستیم آن را احساس کنیم. در تعقل هم این قواعد و قوانین عقل هستند که اجازه نمی‌دهند تصورات را به هر طریقی که خواستیم به یکدیگر پیوند بزنیم یا آنها را تکه پاره کنیم. این تنها در خیال است که ذهن کاملا عنان گسیخته است و هر چه را می‌خواهد، تخیل می‌کند. بی‌دلیل نیست که آفرینش و خلاقیت هنری بیش از هر چیز به تخیل آزاد بستگی دارد. خود را از هر قید و بندی رها کن و اجازه بده تصورات و تصویرها هر طور که دل‌شان می‌خواهد، در خیالت به پرواز درآیند! انسان برای آفرینش و ابداع علمی یا صنعتی هم نیازمند تخیل خلاق است. تا زمانی که انسان در محدوده چارچوب‌ها و محدودیت‌های از پیش تعیین شده باقی بماند، هیچ امر نو و جدیدی خلق نمی‌شود.

۲- نزد گذشتگان خیال تنها یک قوه ذهنی بشری نبود. آنها برای آن یک عالم یا ساحت را هم در نظر می‌گرفتند. درست مثل عالم یا جهان مثل یا ایده‌های افلاطون که ساحتی بود برای تقرر (قرار گرفتن) معقولات و مفاهیم. توضیح آنکه افلاطون معتقد بود این اشیاء و چیزهای محسوسی که ما در دنیا احساس می‌کنیم، متکی به ایده‌ها (مثال‌ها) و معقولاتی هستند و اساسا شرط امکان وجود و احساس و مهم‌تر از آن تعقل این چیزها همان ایده‌ها هستند. او برای توضیح این دیدگاه از تمثیلی استفاده کرد که به تمثیل غار مشهور است. متناسب با همین صورت‌بندی، فیلسوفان می‌گفتند در کنار قوه خیال یا عالم خیالی که هر یک از ما در ذهن خودمان داریم (خیال متصل)، یک عالم خیال منفصل هم وجود دارد که همه تصاویر و ایماژهای تخیلی در آن وجود دارد و اساسا تخیل، تنها از طریق اتصال خیال هر یک از ما با آن عالم خیال منفصل امکان‌پذیر می‌شود. به عبارت روشن‌تر، اگر برای احساس کردن چیزها، نیازمند اشیایی بیرون از خودمان هستیم که تصاویری محسوس از آنها به دست آوریم و برای تعقل نیازمند عالم ایده‌ها یا معقولات هستیم، برای تخیل هم نیازمند عالم خیال منفصل هستیم. بعدا در فلسفه یا حکمت اسلامی، برخی متفکران این عالم خیال منفصل را با عالم برزخ در ادبیات دینی یکسان پنداشتند.

۳- هانا آرنت متفکر آلمانی در کتاب مشهور «آیشمن در اورشلیم: گزارشی درباره پیش پا افتادگی شرارت» (ترجمه مطابق پیشنهاد مصطفی ملکیان)، یکی از مشکلات مجرمانی چون آدولف آیشمن را فقدان یا ضعف قوه تخیل در ایشان می‌داند.

به گفته ملکیان آرنت در این نظر وام‌دار سیمون‌وی است. سیمون‌وی می‌گوید: «بزرگ‌ترین خاستگاه بی‌اخلاقی در توهم و بزرگ‌ترین خاستگاه اخلاقی بودن تخیل است.» (به نقل از ملکیان)

انسانی که قوه خیال قوی داشته باشد، می‌تواند خود را در موقعیت دیگری قرار دهد. اخلاق پروای دیگری را داشتن است: با دیگری چنان رفتار کن که تمایل داری با تو رفتار شود. کسی که نتواند یا نخواهد خود را جای دیگران بگذارد، درکی از درد و رنجی که بر دیگری وارد می‌آید، نخواهد داشت و در نتیجه خیلی راحت‌تر دست به جنایت می‌زند. برعکس، فردی که قوه تخیل قوی دارد، از آزار و رنجش کوچک‌ترین موجودات هم ناراحت خواهد شد. بی‌دلیل نیست که هنرمندان به عنوان افرادی که قوه تخیل بسیار قوی دارند، رئوف و دل رحمند و لااقل زودتر یا بیشتر از بقیه، از مشاهده درد و رنج دیگران متاثر می‌شوند.

۴- پناه بردن به دنیای خیال یکی از راه‌های پرهیز از مواجهه با مصایب و شرور دنیا هم هست. در شرایط بحرانی و موقعیت‌های دهشتناک، تخیل یکی از راه‌های ناگزیر و بعضا طبیعی برای رویارویی با مصیبت و تحمل آن است. در فیلم تحسین شده «هزار توی پن» (۲۰۶۶) افلیا، دختربچه‌ای که با مادر و ناپدری فاشیستش در اسپانیای زمان ژنرال فرانکو زندگی می‌کند، ناخودآگاه برای تحمل وضعیت ناگوار به عالم خیال پناه می‌برد و در جهانی خیالی با موجوداتی ساخته ذهن خودش زندگی می‌کند. غرق شدن در عالم خیال البته می‌تواند خطرناک و آسیب‌رسان هم باشد. توهم، واقعیت گریزی و آرزواندیشی یکی از نتایج استغراق در موهومات تخیلی است. در جهان فرهنگی و اجتماعی ما به علت ناملایمات فراوان سیاسی و اجتماعی، همواره خیال‌اندیشی و سخن از عالم هورقلیا رواج داشته است. در مقابل روشنفکران و منتقدان بارها از واقع‌نگری و تفکر انتقادی سخن گفته‌اند و رواج خیال‌باوری را تقبیح کرده‌اند. نقد رادیکال موهوم‌انگاری و توهم‌باوری اما نباید به انکار ارزش‌های تخیل به عنوان عرصه آزادی بینجامد، به ویژه در روزگار عسرت و انسداد، خیال میدانی رها برای تجربه آزادی و صیانت از خویشتن خویش است، فضایی گشوده و نامتناهی که هیچ سد و مرزی نمی‌شناسد و نفی همه اجبارهاست.

فلسفه و هنر

شب پر ستاره (۱۸۸۹) اثر ونسان ونگوگ

خیال‌اندیشی، تصوراتی از دیروز تا پس فردا!

تو جهانی بر خیالی بین روان

این آزادی نهایی روح انسان است

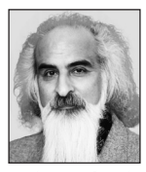

علیرضا کریمی صارمی

از دیروزِ کودکی تا به امروز به یاد داریم که تَصورات خیالی، چگونه ما را به دوردست‌ها می‌برد، سن و سال هم سرش نمی‌شود؛ خیال است و خیالبافی. در کودکی گاهی خود را در مقام ابرقهرمانی می‌بینیم که همواره آماده نجات آسیب‌دیدگان است و در جوانی عاشق پیشه‌ای که در ابرها سیر می‌کند و تمامی گل‌های سرخ جهان را به پای محبوب خویش می‌ریزد. اما فراتر از آن زمانی است که خود را در جایگاهی قرار می‌دهیم که شاید در دنیای واقعی امکان رسیدن به آن محال باشد، در آن رویای شیرین غوطه‌ور شده و لذت می‌بریم به گونه‌ای که اطرافیان‌مان ما را به سُخره می‌گیرند و لقب «هپروتی» به ما می‌دهند. غافل از اینکه آنها نیز در دنیای خیالی خود رویاهای ناشناخته دارند. در فرهنگی قوام نیافته، خرده بر چیزی گرفته می‌شود که در ذات بشر نهادینه است و جالب اینکه انسان‌ها از آغاز زین زمان زیستن، خیالبافی و تصورات ذهنی را در وجود خود داشته و با آن زندگی کرده‌اند. شاید بتوان گفت خیالبافی، امید را برای زیستن و داشتن آینده‌ای بهتر در وجود انسان‌ها زنده نگه می‌دارد. اما متاسفانه برخی به گونه‌ای تربیت شده‌اند که در کودکی و نوجوانی اجازه پرواز خیال نداشته‌اند و همواره افکار آنها را بر اساس اندیشه‌ای مستبد، در مسیری دیگر راهنما بوده و حس زیبای ورود به دنیای خیال را از آنها سلب کرده‌اند.

هربرت مارکوزه در رساله مهم و مشهور خود تحت عنوان «منش ایجابی فرهنگ» نوشته است: «هنر از آن آفریده‌های فرهنگی و معنوی است که جایگاهی می‌یابد فراتر از ابزار برآوردن نیازهای مادی انسان. فرهنگ باید بتواند به امیدها، اشتیاق‌ها و خواست‌های معنوی که از تنش میان اندیشه و زندگی ایجاد می‌شوند، شکل و نظم دهد. فرهنگ وعده سعادت است و زندگی بهتر.»

ضرورت خیال در دوران کودکی

خیال‌اندیشی در کودکی، مانند آلبومی است پر از تصاویری پراکنده و رنگارنگ که می‌توان در آن کاوش کرد و به دنیای ذهنی کودک وارد شد، به علایق او پی برد و او را در مسیر درست زندگی راهنمایی کرد. متاسفانه برخی والدین یا مربیان آموزشی، کودکان و نوجوانان خیال‌اندیش را با عباراتی تحقیرآمیز همچون «سر به هوا» مورد خطاب قرار می‌دهند در صورتی که یکی از عوامل رشد و توسعه‌یافتگی بیشتر کشورهای مترقی جهان، توجه ویژه به آموزش کودکان و نوجوانان در مبحث اندیشه و خیال است. خیال‌اندیشی در آموزش مهم است، زیرا راهکاری برای رسیدن به فردایی بهتر را برای آنان رقم می‌زند. بسیاری از سازمان‌های آموزشی بر این باور اشتباه شکل گرفته‌اند که «آموزش» فقط تعلیم و تربیت و ارایه مطالبی بر اساس بینش‌های ایدئولوژیک جامعه است. در حالی که «آموزش» تنها آموختن دروس نیست، بلکه افزون بر آن، چگونه اندیشیدن برای پرورش نگاهی خلاقانه است و تخیل بخش مهمی از این فرآیند را شامل می‌شود.

همه کودکان در سراسر جهان با توانایی خیال‌پردازی متولد می‌شوند که نیاز به پرورش دارد. هنگامی که در یک سیستم آموزشی مترقی کودکان را تشویق می‌کنند تا از تخیل خود استفاده کنند، در اصل به آنها یاد می‌دهند که خارج از چارچوب رایج زمانه فکر کنند و ایده‌های جدیدی بپرورند. این یک مهارت مهم در دنیای امروز است. برای موفقیت بیشتر، افراد باید بتوانند مشکلات را با روش‌های خلاقانه حل کنند. در عین حال، خیال‌اندیشی با قدرت فوق‌العاده خود می‌تواند یادگیری را لذت‌بخش و سرگرم‌کننده کرده و دانش‌آموزان و دانشجویان را با انگیزه بیشتری به یادگیری ترغیب کند.

قدرت خیال

قدرت خیال‌اندیشی یا خیال‌اندیشی چگونه بر واقعیت تاثیر می‌گذارد؟ آیا خیال‌اندیشی برای انسان عصر حاضر ضروری است؟ در پاسخ به این سوالات باید گفت قدرت خیال یک نیروی دگرگون کننده و عمیق است که در طول تاریخ نقشی اساسی در پیشرفت بشر داشته است. تخیل نیرویی برای خلاقیت، نوآوری، اختراع و کشف است. انسان‌ها را قادر به خلق هنر، ساخت ماشین‌آلات، پرورش ایده‌های جدید و حل مشکلات جامعه خود می‌کند. خیال به ما یاری می‌رساند که خارج از مرزها بیندیشیم، راه‌حل‌های منحصربه‌فردی برای مشکلات پیچیده پیدا کرده و بینش‌های اصلی را در مورد طیف وسیعی از موضوعات ایجاد کنیم. ما می‌توانیم از تخیل خود برای فکر کردن به فناوری‌های جدید و پیشرفت‌های علمی استفاده یا راه‌های جدیدی برای درک مفاهیمی در آثار هنری ایجاد کنیم. برای استفاده از این نیروی قدرتمند، باید تمرین کرد. پالایش ذهن خلاق از طریق تامل دقیق می‌تواند توانایی کامل هر شخصی را شکوفا کند. با آموزش، هر کسی می‌تواند یاد بگیرد که چگونه با خیال‌اندیشی از خلاقیت خود برای رشد شخصی یا موفقیت حرفه‌ای استفاده کند.

تاثیر خیال‌اندیشی بر واقعیت

خیال این قدرت را دارد که واقعیت را شکل و زندگی ما را به روش‌هایی عمیق تحت تاثیر قرار دهد. می‌تواند به ما کمک کند شادی را تجربه کنیم، معنای زندگی خود را بیابیم، آینده‌ای زیبا را تصور کنیم و حتی تصمیماتی بگیریم که ما را به اهداف‌مان نزدیک‌تر کند. تخیل نقش مهمی در حل مسائل زندگی دارد؛ زیرا به ما امکان می‌دهد راه‌حل‌های جدیدی برای مشکلات خود و جامعه پیدا کنیم. افزون بر آن، از تخیل می‌توان برای پر کردن شکاف بین واقعیت درک شده و واقعیت احتمالی که رویای ایجاد آن را داریم، استفاده کرد. می‌توانیم با تصور آنچه ممکن است به واقعیت بپیوندد، افکار خود را از تصورات منفی دور کرده و به سوی اقداماتی که ما را به اهداف‌مان نزدیک‌تر می‌کنند، سوق دهیم. ما از ابزار خیال‌اندیشی زمانی استفاده می‌کنیم که می‌خواهیم تغییرات معناداری ایجاد کنیم یا زمانی که در حال مقابله با شرایط دشوار زندگی هستیم. حتی زمانی که از ارایه یک ایده می‌ترسیم یا شک داریم، تصور یک نتیجه موفقیت‌آمیز می‌تواند ما را با شجاعت و اعتقاد به جلو سوق دهد. با استفاده از تخیل خود، ذهن فعال‌تری خواهیم داشت که برای غلبه بر چالش‌های بزرگ و کوچک کارگشا خواهد بود.

ضرورت خیال‌اندیشی

تخیل ما را قادر می‌سازد ایده‌ها و به تبع آن اندیشه جدیدی را مطرح کنیم. به ما این امکان را می‌دهد تا با تصور کردن ایده‌هایی در خیال، برنامه‌ریزی دقیقی کرده و با امید بیشتری برای دستیابی بر آرزوهای دست‌نیافته خود تلاش کنیم. این توان موجب می‌شود تا قدرت خیال‌اندیشی ما نه تنها برای غلبه بر محدودیت‌های فیزیکی، بلکه در مورد محدودیت‌های ذهنی نیز به کار رود. خیال‌اندیشی نیرویی قدرتمند برای امید به زندگی حتی در دوران کهنسالی است. هر چند که خیال‌اندیشی در دوران کودکی آشکار می‌شود، اما در بزرگسالی به قوام می‌رسد. تمامی تکنولوژی موجود در عصر حاضر، مرهون خیال‌اندیشی کسانی بوده است که شاید در زمانه خود مورد تمسخر واقع شده‌اند. به یاد داشته باشیم که انسان چگونه بر سطح کره ماه قدم نهاد و چگونه با ساخت تلسکوپ جیمز وب توانست عظمت جهان هستی را از طریق پدیده جهانی اینترنت در اختیار تمامی انسان‌ها قرار دهد و از سوی دیگر با انقلابی تکنولوژیک به نام هوش مصنوعی جهان را در شوکی عظیم فرو برد. تخیل است که توانایی دیدن چیزهایی را امکان‌پذیر می‌کند که حتی وجود خارجی ندارند و فقط یک فرآیند ذهنی هستند. تخیل است که این فرآیندها را تبدیل به اندیشه‌ای کاربردی جهت سهولت در پیشبرد تحقیقات علمی و همچنین آسایش بیشتر ملت‌ها می‌کند. در اصل ذهن خیال‌اندیش به دنبال ارایه راه‌حل برای مشکلات انسان‌هاست.

تخیل و همدلی

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های تخیل، توانایی آن در کمک به درک احساسات دیگران است. وقتی خود را به جای شخص دیگری قرار می‌دهیم، می‌توانیم بفهمیم که چرا او کاری را انجام داده یا سخنی را به زبان آورده است حتی اگر برای ما آن رفتار و کلام منطقی نباشد. به این مهارت «همدلی» می‌گویند. همدلی نه تنها به ما این فرصت را می‌دهد که خود را به جای دیگران بگذاریم، بلکه به ما بینشی می‌دهد که چگونه فرهنگ‌های دیگر را نیز بشناسیم و ارزش‌هایی مانند مهربانی و عشق، صلح و دوستی با دیگران را به اشتراک بگذاریم، حال، خواه از نظر سیاسی یا مذهبی با آنها موافق باشیم یا مخالف. اگر این توانایی در خیال‌اندیشی را نداشته باشیم، چگونه می‌توانستیم همدلی را یاد بگیریم؟ از همه مهم‌تر اینکه هیچ قدرتی قادر به سانسور خیال‌اندیشی انسان نیست؛ زیرا در هر زمان که بخواهد خود را در مسیر خیال قرار می‌دهد و این آزادی نهایی روح انسان است.

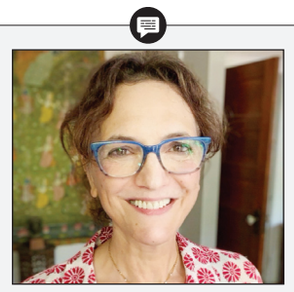

هلن گرت در تاریخ ۲۴ آوریل ۲۰۱۴ طی مصاحبه‌ای با اینترال ایمیج درباره خیال‌اندیشی و هنر در نقاشی می‌گوید: «نقاشی وسیله‌ای است برای بیان ایده‌ها و احساسات موجود در ضمیر ناخودآگاه هنرمند که طی فرآیند خلق یک اثر هنری نقش‌آفرینی می‌کند. نقاشی با آوردن «احساس» به قلمروی عمیق‌تر و جهانی‌تر کمک می‌کند.

خیال در ادب پارسی

در فرهنگ، هنر و ادب پارسی خیال همواره جایگاهی خاص در نزد اصحاب ادب و هنر داشته و خیال‌پردازی عامل اصلی ایجاد حس زیبایی بوده است. در این میان احساس و عاطفه در خیال و تصور نقشی بنیادین دارند به گونه‌ای که زمان و مکان در ایجاد احساس و عاطفه و به تبع آن خیال، شور و هیجان می‌آفریند و بیانگر احساساتی برآمده از تجربیاتی در زمانی خاص است. چنانکه تمامی خاطرات خوب و بد در ضمیر ناخودآگاه هنرمند ثبت و ضبط می‌شود تا در زمانی دیگر توسط تخیل موجب احساسی برای تجسم بخشیدن و سپس به عینیت رساندن آن احساس و خیال در قالب یک بیان هنری شود. رمان‌نویسان و داستان‌نویسان همواره ذهن بلند خود را در آسمان خیال به پرواز درمی‌آورند تا ما را به میهمانی اندیشه خود دعوت کنند و به ضیافت خیال‌اندیشی خود میزبان باشند.

خیال و هنر

اکثر مردم به‌طور ناخودآگاه می‌دانند که تخیل در خلق یک اثر هنری مهم است. می‌دانند تخیل آن چیزی است که به هنرمندان اجازه می‌دهد تا تصوراتی افزون بر واقعیات دنیای اطراف خود را ببینند و آن بینش خیال‌انگیز را در قالبی فیزیکی ارایه دهند. در واقع در روند تولید یک اثر هنری تخیل نه تنها در مراحل اولیه خلق اثر، بلکه در طول روند اجرا و پس از آن نیز تاثیرگذار است همچون تصور بیننده و ارتباط او با اثر هنری یا برداشت نقادانه منتقدان. زمانی که یک هنرمند کار روی یک اثر جدید را آغاز می‌کند، معمولا از تصورات ذهنی یا مفهومی که می‌خواهد خلق کند، آغاز می‌کند. هنرمند با تخیل خویش می‌تواند اثر نهایی خود را قبل از پایان کار تصور کند. هنرمندان به لطف تخیل می‌توانند دریابند که این تغییرات چگونه بر کار نهایی آنها تاثیر می‌گذارد و بر اساس آن تصمیم‌گیری می‌کنند.

هلن گرت(۱) در تاریخ ۲۴ آوریل ۲۰۱۴ طی مصاحبه‌ای با اینترال ایمیج(۲) درباره خیال‌اندیشی و هنر در نقاشی می‌گوید: «نقاشی وسیله‌ای است برای بیان ایده‌ها و احساسات موجود در ضمیر ناخودآگاه هنرمند که طی فرآیند خلق یک اثر هنری نقش‌آفرینی می‌کند. نقاشی با آوردن «احساس» به قلمروی عمیق‌تر و جهانی‌تر کمک می‌کند؛ چنانکه سیسیل کالینز(۳) هنرمند و رویاپرداز گفته است: «نقاشی‌هایم از قبل در درون ذهنم هستند؛ مانند دانه‌های گیاهان در یک باغ». همچنانکه اغلب مجسمه‌سازان مانند میکل آنژ می‌گویند که احساس می‌کنند شکل مجسمه ساخته شده توسط آنها از دیرباز در دل سنگ منتظر بوده است تا توسط آنها آشکار شوند.» از هلن گرت می‌پرسند آیا خلاقیت از تخیل می‌آید یا تخیل دریچه‌ای است که این فضا را می‌گشاید؟ او می‌گوید: «وقتی حرکات موزون یک رقصنده باتجربه را شاهد هستیم، از زیبایی و اعتماد به نفس حرکات او متاثر می‌شویم. ما از عباراتی مانند «بااستعداد» یا «دارای استعداد خدادادی» استفاده می‌کنیم، اما در واقع به رابطه نزدیک او با آنچه بدنش از قبل در خیال می‌دانسته پاسخ می‌دهیم. او درگیر جریان یا خرد عمیق‌تری است که در درون او و در خیال او نهفته است. تعهد به خویش و تمرین، قدرت او را به عنوان یک هنرمند افزایش داده است و وقتی شاهد سیال بودن هنر او هستیم، احساس شکوه می‌کنیم. به عقیده من، تخیل ما به سوی خرد راهنماست. البته گاهی اوقات ما نمی‌توانیم رویاها و خواسته‌های‌مان را درک کنیم، اما احساس می‌کنم آنها توسط یک پشتیبان درونی حفظ می‌شوند. وقتی وارد فضای تخیلی می‌شویم، مفاهیمی مانند جاودانگی را تجربه می‌کنیم. دنیای خیال‌اندیشی، احساسی را در ما زنده می‌کند که می‌تواند همراه با ترس باشد، از این رو ما نگران «از دست دادن ذهنیت خود» یا عدم ارتباط با دنیای واقعی هستیم.» او اضافه می‌کند: من با کشف ایده «تخیل شاعرانه» احساس راحتی کردم انگار به خانه‌ام وارد شدم و من می‌دانستم این راهی است که زندگی را تجربه خواهم کرد. با گذشت سال‌ها تغییری را در خود احساس کردم که در آن خیال‌اندیشی نقش ارزنده‌ای را در زندگی من ایفا کرده است. من از خیال بلندپروازانه‌ام نمی‌هراسم. تخیل برای من هنوز یک منبع الهام است و با این حال چیزی عمیق‌تر و عمیق‌تر در وجود من در حال وقوع است. او اضافه می‌کند که قدرت تخیل اکنون نقشی جدی و ثابت در مسیر زندگی من دارد. فرآیند خلاقانه‌ای که من با آن درگیر هستم، تمام زندگی‌ام را پایه‌گذاری می‌کند. همان‌طور که با خیال‌اندیشی زندگی می‌کنیم، رابطه‌ام با خیال تقویت می‌شود. تخیل یک روایت گسترده برای گذشته و حال ما ایجاد می‌کند. خیال مکانی است که می‌توانیم کاملا آزاد باشیم. دفترچه‌های طراحی من، منظره‌ای از «روحم» را ارایه می‌دهند و خیال، مکان منحصربه‌فردی در این جهان است که همه ما از آن بهره‌مند هستیم.(۴)

روح و ذهن هنرمندان خلاق همواره در ایجاد فضایی قدرتمند برای فرهنگ و هنر در تب‌وتاب بوده است. هربرت مارکوزه(۵) در رساله مهم و مشهور خود تحت عنوان «منش ایجابی فرهنگ» نوشته است: «هنر از آن آفریده‌های فرهنگی و معنوی است که جایگاهی می‌یابد فراتر از ابزار برآوردن نیازهای مادی انسان. فرهنگ باید بتواند به امیدها، اشتیاق‌ها و خواست‌های معنوی که از تنش میان اندیشه و زندگی ایجاد می‌شوند، شکل و نظم دهد. فرهنگ وعده سعادت است و زندگی بهتر(۶).» تنها در هنر است که یک جامعه‌شهری می‌تواند آرمان‌های خود را تحمل کند و آنها را به گونه‌ای اتوپیایی [آرمان‌شهری] تخیلی و عصیانگر پیش بکشد. در فلسفه، مارکس اهمیت این بهروزی را درک کرد و در روانکاوی نیز فروید طرح ضرورت برآوردن غرایز آزاد خیالی را ارایه داد، اما حضور فرهنگی این خواست آرمان‌شهری در زندگی امروز وابسته به هنر است.

در پایان آنکه قوه خیال، چون ظاهرا دیده نمی‌شود گویی که وجود ندارد؛ اما باید دید که تمامیت جهان انسانی با این گستردگی بر محور خیال‌اندیشی می‌گردد. قوه خیال بر کل انسان‌ها حاکم است و همگان در تسخیر آن هستند؛ زیرا محرک آنان همانا امیدها و بیم‌های مخیل است و چه زیبا سروده است مولانا جلال‌الدین محمد بلخی:

نیست وش باشد خیال اندر روان/ تو جهانی بر خیالی بین روان(۷)

عکاس - مدرس دانشگاه علم و صنعت ایران

پاورقی

۱- هلن گرت (Helen Garrett) یک نقاش هنرمند است، هنرمندی با حس عمیق کار با تخیل شاعرانه. علاقه او در ماهیت چند بعدی آگاهی نهفته است، با نقاشی‌هایی که با ظهور تصاویر مختلف در حال تکامل و توسعه هستند. حرفه هلن گرت حوزه‌های مطالعاتی و تجربی زیادی را در بر گرفته است، از جمله کار با متخصصان هوش جسمانی، ارایه‌دهندگان خدمات سلامت روان، درمانگران هنر، دانشجویان دانشگاه، مدارس و موزه‌ها، با گروه‌های مختلف مردم و در محیط‌های مختلف جامعه. او کارگاه‌هایی را برای عموم ارایه می‌کند که با گروه‌های مختلف مردم کار کرده و رویکردی بدیع را ارایه می‌کند و از هنر، موسیقی و اغلب شعر برای تمرکز بیشتر استفاده می‌کند. منبع: InteraliaMagazine: https://www.interaliamag.com

۲-

۳- جیمز هنری سیسیل کالینز (James Henry Cecil Collins، زاده ۲۳ مارس ۱۹۰۸ – درگذشته ۴ ژوئن ۱۹۸۹) نقاش و چاپگر انگلیسی که با جنبش سوررئالیستی مرتبط بود. او در سال ۱۹۲۷ بورسیه‌ای را برای کالج سلطنتی هنر دریافت کرد و در آنجا برنده جایزه نقاشی زندگی ویلیام روتنشتاین شد. از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۷۵ در مدرسه مرکزی هنر تدریس کرد.

۴- www.interaliamag.org/articles/imagination-and-art/

۵- HerbertMarcuse فیلسوف و جامعه‌شناس آلمانی و از اعضای اصلی مکتب فرانکفورت.

۶- احمدی، ص ۲۴۸.

۷- مثنوی معنوی دفتر اول.

تاملاتی برای زیستن-۱

در باب ضرورت توقف چرخه خشونت و انتقام

روح‌الله سپندارند

ویلیام شکسپیر نمایشنامه‌ای دارد به نام تیتوس آندرونیکوس. این تراژدی که شاید کمتر از دیگر آثار او -دست‌کم در میان ایرانیان- شناخته شده باشد، خونبارترین نمایشنامه شکسپیر است. تیتوس سردار رومی که از جنگ طولانی مدت با گوت‌ها برمی‌گردد، ملکه آنها و فرزندانش را به اسارت می‌آورد. او به انتقام خون پسرش، فرزند ارشد تامورا -ملکه گوت- را می‌کشد و به التماس‌های مادرش اهمیتی نمی‌دهد.

از اینجا به بعد چرخه انتقام و خشونت آغاز می‌شود. تامورا با امپراتور روم ازدواج می‌کند و به دنبال انتقام از تیتوس نقشه‌ها می‌ریزد. داستان انتقام‌ها یکی پس از دیگری پیش می‌رود، پسران تامورا به لاوینیا دختر تیتوس تجاوز می‌کنند، تیتوس هم به فجیع‌ترین شکل ممکن انتقام دخترش را می‌گیرد. پسران ملکه را می‌کشد و با آنها غذا درست می‌کند و در جشن صلح، آن غذا را به مادرشان و دیگر میهمانان می‌دهد. بعد هم تامورا را می‌کشد، ساتورینوس (امپراتور) هم برای انتقام، تیتوس را می‌کشد و لوسیوس پسر تیتوس به انتقام پدر، ساتورینوس را می‌کشد. شکسپیر این نمایشنامه را در قرن شانزدهم نوشته است اما چند قرن بعد از آن هم انگار این چرخه را پایانی نیست و جهان را چرخه خشونت و انتقام تسخیر کرده است. این چرخه برای ما مردمانی که در این تکه اندوهبار از زمین زندگی می‌کنیم در تاریخ صدسال اخیرمان انگار پررنگ‌تر از هر جای دیگر، رد خون بر جای گذاشته است. از افغانستان گرفته تا فلسطین و تمام سرزمین‌های میانه آن، شاهد جنگ‌ها، انقلاب‌ها، دیکتاتورها، اشغالگران و ستمگرانی بوده که می‌آیند و می‌مانند و می‌روند و گاه به نظر می‌رسد که هرگز نمی‌روند و آنچه بر جای می‌ماند، خون است و از پس آن، اندیشه انتقام برای خون‌های ریخته شده. آنها که به خونخواهی برمی‌خیزند، خون‌ها می‌ریزند و خونخواهانِ جدید را در انتظار روز انتقام می‌آفرینند و این چرخه را پایانی هست؟

برای پاسخ به این سوال، می‌توان به تجربه‌ای اشاره کرد که در آفریقای جنوبی رخ داد؛ تجربه‌ای که با همه کاستی‌های آن، امانشان داد که چگونه می‌توان با وجود گذشته خونبار، آینده‌ای مشترک و تاجای ممکن خالی از تنش و درگیری شکل داد.

آنها تجربه خشونت‌بار آپارتاید را باید پشت سر می‌گذاشتند؛ تجربه‌ای که در آن ستم‌های بسیار بر جانِ آدم‌های بی‌شمار تحمیل کرده بود و می‌توانست از هر ستم، تیغی بسازد برای انتقام از ستمگران تا شاید به آزادی ستمدیدگان بینجامد. اما نلسون ماندلا در کتاب راه طولانی به سوی آزادی می‌گوید؛ این موضوع را به روشنی درک کردم که ستمگر هم درست به اندازه ستمدیده باید آزاد شود. کسی که آزادی دیگری را سلب می‌کند، خودش زندانی نفرت است و پشت میله‌های تعصب و کوته‌فکری محبوس مانده. هرگز کاملا آزاد نخواهم بود اگر آزادی فرد دیگری را از او بگیرم. درست همان‌طور که آزاد نخواهم بود اگر دیگری، آزادی‌ام را از من بگیرد. ستمگر و ستمدیده هر دو از انسانیت‌شان محروم شده‌اند.

لابد با خودمان فکر می‌کنیم این حرف‌های ماندلا فقط برای شعار و سخنرانی زیباست؛ چطور می‌توان با کسی که فرزندمان را کشته است کنار بیاییم و از او بگذریم، چطور می‌شود از کسی که تمام عمر ما را پشت میله‌های زندان تباه کرده است، بگذریم. آفریقای جنوبی چنین تجربه‌ای را پشت سر گذاشت. البته آنها خوش‌اقبال بودند که اف.دبلیو دی کلرک، رییس جمهور کشورشان بود و می‌توان گفت تصمیم‌های شجاعانه‌ای گرفت. به قول دزموند توتو یکی از رهبران جنبش ضد آپارتاید، اگر دی کلرک کمی ترسو بود هرگز چنین تصمیم‌هایی نمی‌گرفت. اگر همچون اسلافش به سرسختی سنگ خارا بود، شاید هنوز هم مشغول نبرد با این سیستم معیوب بودیم.

با این حال تو تو به یک نکته دیگر هم اشاره می‌کند که دارای اهمیت ویژه‌ای است. او می‌گوید ما خوش‌اقبالی دیگری هم داشتیم؛ اینکه دی کلرک هم در سمت مقابلش با افرادی روبه‌رو نبود که قلب سختی داشته باشند. آنها مشتاق انتقام و تلافی نبودند و نمی‌گفتند وقتی به قدرت برسیم همان بلایی را بر سرشان می‌آوریم که بر سر ما آورده بودند. تو تو در کتابش (هیچ آینده‌ای بدون بخشش وجود ندارد) که با عنوان مسیر آشتی به فارسی هم ترجمه شده، استدلال می‌کند که بدون بخشش، جوامع در معرض خطر تداوم چرخه‌های خشونت و انتقام قرار می‌گیرند و خود را در چرخه بی‌پایان تلافی و انتقام به دام می‌اندازند.

او در این کتاب با تشریح داستان‌های افرادی که بخشش را پذیرفته‌اند، خوانندگان را برمی‌انگیزد تا در تعصب‌ها، کینه‌ها و رنج‌های خود تجدیدنظر کنند. تو تو از «بخشش» به عنوان نیرویی دگرگون کننده که می‌تواند روابط، جوامع و ملت‌ها را بازسازی کند، صحبت می‌کند.
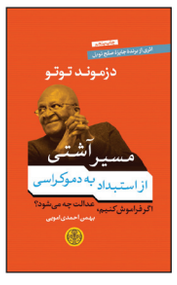
این نگاه، زمانی دارای اهمیت بیشتر می‌شود که نیروهای خشونت‌طلب علیه مردم، نه نیروی خارجی بلکه بخشی از مردم همان سرزمین باشند و قرار است در جابه‌جایی‌ها و دگرگونی‌ها نیز در همان سرزمین بمانند؛ آن زمان است که تداوم چرخه خشونت و انتقام آثاری غمبار بر جای خواهد گذاشت. اما شاید برای بسیاری از آنهایی که همچنان تحت ستم هستند، این سوال پیش می‌آید که آیا حرکت برای رهایی از ستم بدون اتکا به چرخه انتقام و خشونت، اساسا امکان‌پذیر است؟ دزموند تو تو انگار برای پاسخ به چنین سوالی است که می‌نویسد: «به آفریقای جنوبی نگاه کنید. آنها کابوسی به نام آپارتاید داشتند. آن کابوس تمام شد. کابوس شما هم تمام خواهد شد. آنان مشکلی حل‌ناشدنی داشتند. حالا دارند حلش می‌کنند. دیگر هیچ کس هیچ مشکلی را در هیچ‌جای دنیا حل‌ناشدنی نمی‌پندارد. برای شما هم امیدی هست.»